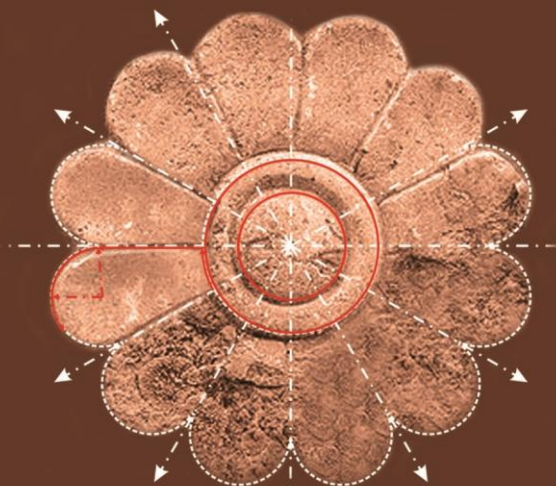




ایرانیان در زمانه پادشاه

محمد رضا جوادی یگانه
سعیده زادقناد



کتاب چهارم
عام‌گرایی (بخش دوم)

حقیقت‌مندی ایرانیان در نگاه بینگانشان به جامعه ایران

از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷



شورای اجتماعی کشور

ایرانیان در زمانه پادشاهی

خلفیات منفی ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران
از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب چهارم

عام‌گرایی (بخش دوم)

محمد رضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد

پاییز ۱۳۹۴

جوادی یگانه، محمدرضا، ۱۳۴۸-

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیقات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷/ محمدرضا جوادی یگانه، سعیده زادقناد. - تهران: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۴.

ج. ۱۰

یادداشت: مجموعه ده جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی» حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیقات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های انسانی شوارتز طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه گنجانده شده‌اند. تقسیم‌بندی جلد‌های سوم تا دهم کتاب نیز بر اساس گونه‌های ده‌گانه ارزشی شوارتز است.

مندرجات: ج. ۱. مقدمه و منابع. - ج. ۲. گزیده خلیقات مثبت. - ج. ۳. خلیقات منفی: عام‌گرایی (بخش اول). - ج. ۴. خلیقات منفی: عام‌گرایی (بخش دوم). - ج. ۵. خلیقات منفی: امنیت (بخش اول). - ج. ۶. خلیقات منفی: امنیت (بخش دوم). - ج. ۷. خلیقات منفی: انگیزش؛ سنت؛ لذت‌طلبی. - ج. ۸. خلیقات منفی: هم‌نواپی؛ دستیابی به اهداف. - ج. ۹. خلیقات منفی: نیک‌خواهی. - ج. ۱۰. خلیقات منفی: قدرت؛ خودهدایت‌گری. موضوع: ۱. ویژگی‌های ملی ایرانی - جنبه‌های جامعه‌شناختی. ۲. اخلاق ایرانی - تاریخ. ۳. ایرانیان - هویت نژادی. ۴. فرهنگ ایرانی. ۵. ایرانیان - جنبه‌های اخلاقی.

شناسه افزوده: الف. عنوان. ب. زادقناد، سعیده، ۱۳۶۲ - ، نویسنده همکار. ج. وزارت کشور، مرکز اجتماعی فرهنگی، دبیرخانه شورای اجتماعی. د. وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴، ج. ۹، ۶۵/۹ DSR

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۴

ایرانیان در زمانه پادشاهی: خلیقات ایرانیان در نگاه بیگانگان به جامعه ایران از اولین نوشته‌ها تا ۱۳۵۷

کتاب چهارم. خلیقات منفی: عام‌گرایی (بخش دوم)

محمدرضا جوادی یگانه (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)، سعیده زادقناد

ناشر: شورای اجتماعی کشور؛ پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

صفحه آرا و طراح جلد: امین‌اله بخشایی

چاپ اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۰۰

حقوق دوره ده جلدی متعلق به مولفین است.

دشمن درونی خصلت‌های بدی است که ممکن است ما در خودمان داشته باشیم. تنبلی، نشاط کار نداشتن، ناامیدی، خودخواهی‌های افراطی، بدبین بودن به دیگران، بدبین بودن به آینده، نداشتن اعتماد به خود - نه به شخص خود و نه به ملت خود - اینها بیماری است... همیشه دشمنان بیرونی ملت ایران سعی کرده‌اند این میکروبها را در درون جامعه‌ی ایرانی رسوخ دهند: «شما نمی‌توانید»، «شما قادر نیستید»، «آینده‌تان تاریک است»، «افتتان تیره است»، «بیچاره شدید»، «پدرتان درآمد». سعی این بوده است که ملت ما را ناامید، کسل، بی‌اعتماد به نفس، تنبل و چشم به دست بیگانه بار بیاورند؛ اینها دشمنان درونی است. در طول سالهای قبل از بروز حرکت اسلامی در کشور ما، بلای عمده‌ی ملت ما اینها بود. (رهبر انقلاب، ۱ فروردین ۱۳۸۶)

فهرست

۱	ارزش اساسی اول: عام‌گرایی (ادامه)
۳	ارزش پنجم: عدالت اجتماعی
۵	بستن‌شینی
۳۱	ارزش ششم: حکمت
۳۳	خرافه‌پرستی، خیالبافی و افسانه‌پردازی
۱۶۹	چهل و بیسواد
۲۶۵	زوال و انحطاط
۲۹۷	بی‌توجهی به مظاهر پیشرفت
۳۳۳	تسلط فرهنگ شفاهی
۳۳۹	فقدان آینده‌نگری
۳۴۹	ارزش هفتم: برابری
۳۵۱	با دیگران یکسان رفتار نکردن
۳۶۱	انحصارطلبی برخی روحانیون ادیان
۴۰۹	رعایت نکردن حقوق زنان
۵۲۳	ارزش هشتم: تمنای صلح جهانی
۵۲۵	جنگ و دشمنی
۵۵۷	فقدان اتحاد
۵۷۷	ارزش نهم: هماهنگی درونی
۵۷۹	عجله و شتابزدگی

ارزش اساسی اول:
عام‌گرایی (ادامه)

ارزش پنجم: عدالت اجتماعی

ارزش اساسی اول: عام‌گرایی

ارزش پنجم: عدالت اجتماعی

بست نشینی

۱۶۱۷-۱۶۲۳ دلاواله، جهانگرد ایتالیایی

هر قدر جرم مجرمی شدید باشد، اگر به خانه شاه پناه ببرد، در امان است. هم اکنون یکی از افراد سرشناس که شاه به ملاحظات مهمی قصد کشتن او را داشته، به این خانه پناهنده شده و به این ترتیب جانش در امان مانده است؛ منتهی اگر از مدخل خانه قدم بیرون گذارد، بی درنگ او را به قتل می‌رسانند. (سفرنامه پیتر و دلاواله؛ دلاواله، ۱۳۸۱: ۵۱)

کمی دورتر از میدان بزرگ (اردبیل)، در کوچه تنگ بدون نهری، اولین و بزرگ ترین درب مقبره واقع شده است. بر روی این درب زنجیرهای متعددی کشیده اند که یکی از آنها از این طرف به آن طرف پیوسته است و دیگری در وسط آن آویزان است و تا زمین می‌رسد. اگر مجرمی موفق شد این زنجیر را بگیرد یا خود را به پشت آن برساند، جانش در امان است و تا موقعی که در آن محل است، حتی خود شاه نیز نمی‌تواند به او آسیبی برساند؛ به همین دلیل، افراد خطاکار از تمام ایران به آنجا می‌آیند و با رضای خاطر، خود را در آنجا محبوس می‌کنند تا جانشان در امان بماند. (سفرنامه پیتر و دلاواله؛ دلاواله، ۱۳۸۱: ۲۹۵)

۱۶۳۲ تا ۱۶۶۸ (متناوب) تاورنیه، جهانگرد سویسی

اصطبل سلطنتی، مانند عالی قاپو که قبلاً از آن سخن گفته ام، محلی است برای بست نشینی و هر کس که به سبب قتل یا بدهکاری بدان جا پناهنده شود، در امان است. (سفرنامه تاورنیه؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۴۵)

۱۶۹۴ جملی کاری، جهانگرد ایتالیایی

در شهر کاشان هم خانه سلطنتی وجود دارد. باغ وسیع این خانه به واسطه جوی آبی که از وسط آن می‌گذرد، به دو قسمت مساوی منقسم می‌شود. در دو طرف این جوی، درختان کاج و سروهای موزون کاشته می‌شود و در این کار ذوق و سلیقه ای به کار رفته است که به خوبی نشان می‌دهد ایرانی‌ها از حیث درک ریزه کاری‌های هنری و حسن سلیقه چقدر از ترکان جلوترند. این خانه هم، مانند دیگر خانه‌های شاهی، محل تحصن مجرمان و جنایتکاران است. در جلوخان آجری زیبای

این عمارت، دسته ای سوار کشیک می دهند. اما لباس متحدالشکل ندارند. بعضی عمامه به سر و برخی دارای کلاه دراز استوانه ای هستند که وسط آن پارچه ای رنگی پیچیده اند. چون هنگام جلو رفتن جهت خواندن نوشته‌های بالای جلوخان، تعظیم لازم به درگاه را فراموش کردم، یکی از سربازان قوی هیکل با تندی تمام، گریبانم را گرفت و مرا طوری به زانو درآورد که پیشانی ام به آستانه خورد. (سفرنامه کاری؛ کاری، ۱۳۹۱: ۷۲)

۱۸۴۰-۱۸۴۱ بارون دوبد، نایب اول سفارت روس

قبلاً تمام مرحله یا برزن بیدآباد (اصفهان) به سبب آنکه خانه مجتهد اعلم در آن قرار داشت محل بست یا مکان امن همه کسانی محسوب می شد که نمی‌خواستند زیر بار قانون بروند. معتمدالدوله در اجرای سرسختانه عدالت این مصونیت را، که زمان و عقیده عموم آن را تقدسی بخشیده بود، ندیده گرفت؛ بسیاری از متهمان را به تهران اعزام کرد تا به کیفر اعمال ناشایست خود در ملأ عام به دار آویخته شوند. (سفرنامه لرستان و خوزستان؛ دوبد، ۱۳۸۸: ۴۲)

۱۸۴۳ خلیفه یوزوکچیان، راهب ارمنی

به گفته سالمند آن طور تعبیر می‌شود که که هندی‌ها از درخت پنبه یک دری ساخته اند و به نجف.. فرستاده اند جهت حرمت مرقد امام علی.. ولی شاه عباس کبیر به جای آن یک در طلایی ساخته به نجف می‌فرستد و آن در که از درخت پنبه بود به اصفهان می‌آورد و موقع بنای این کاخ (عالی قاپو) برای آن به کار می‌برد. حال از آن روست که این در را عالی قاپو یا علی قاپو یعنی در علی گفته می‌شود. در بین این در یک زنجیر آهنین به قد یک انسان قرار داده شده هر مقصری فرار کرده از این زنجیر بگیرد، رهایی پیدا می‌کند و کسی نمی‌تواند او را بگیرد و تنبیه کند. (وصف بناهای مشهور اصفهان؛ یوزوکچیان، ۱۳۷۷: ۳۲)

۱۸۴۴ هولمز، مامور کنسولگری انگلیس در ارزروم عثمانی

در گوشه‌ای از حیاط بیش از شش تفنگچی استرآبادی بست نشسته بودند و شکایت می‌کردند که دستمزد دریافت نکرده‌اند و اینکه سردار پول آن‌ها را خورده است. بست نشینی یا تحصن در بین ایرانی‌ها بسیار معمول است و در چنین

موقعیت‌هایی به عنوان روشی مسالمت آمیز برای بیان نارضایتی به کار می‌رود. متحصنین شب و روز باقی می‌مانند و هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را بیرون کند. دوستان آن‌ها برایشان غذا می‌آورند و از آنجا که چنین امری خیلی زود به بیرون درز پیدا می‌کند و ممکن است به گوش امرای دولت هم برسد، تحصن به ندرت بی نتیجه می‌ماند؛ و ترس از رسوایی یا تنبیه باعث می‌شود آنچه ناعادلانه مضایقه شده، با تهدید پس گرفته شود. (در نزد ایرانیان اگر یک مکان، مثلا اصطبل یا یک حیوان، مثلا اسب نظر کرده شود، آن مکان محل تحصن و بست نشستن می‌شود و آن هم حیوان هم نباید مورد آزار قرار بگیرد، زیرا از آن پس سوارش را پیروز حمل نخواهد کرد!) (سفرنامه ساحل خزر؛ هولمز، ۱۳۹۰: ۶۰)

۱۸۴۸-۱۸۵۲ کلنل چریکف، نماینده روسیه در کمیسیون تعیین سرحد
وقتی که در این ده بودیم (قوقه)، از جانب اردشیرمیرزا ماموری آمده بود که صاحب منزل ما را برای قروضی که داشت گرفته، حبس نماید، ولی او فرار کرده به مسجد بست نشست. سر طویله شاه و امام زاده و غیره و بیدقهای وزرای مختار و قونسولهای دول اروپا برای عموم اهالی بست می‌باشد. (سیاحتنامه مسیو چریکف؛ چریکف، ۱۳۵۸: ۷۴)

۱۸۵۱-۱۸۶۰ پولاک، پزشک اتریشی ناصرالدین شاه
وجود این همه بست در عمل برای امنیت عمومی فوق العاده زیان بخش شناخته شد. اراذل و اوباش از هر دست، در حول و حوش مساجد بسر می‌بردند تا شبها به غارت و دزدی بروند و بعد باز در پناه مساجد جای بگیرند. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۴)

سراسر مشهد برای کسانی که از نظر دزدی، اختلاس و حتی ضربه منجر به مرگ تحت تعقیبند، بست محسوب می‌شود. پناهندگان در اینجا خود مهاجرنشینی را تشکیل داده اند، بدون هیچ رادع و مانعی به کسب و کار مشغولند و حتی کسی نمی‌تواند آنها را به استراد مال مسروقه وا دارد. اما آدمکشان سرشناس و خیانتکاران و وطن فروشان یعنی کسانی که شاه به ثروت آنان چشمداشت درد، فقط در «صحن» می‌توانند پناه بجویند. ولی هر گاه در نقطه ای دورتر، مثلا در داخل حوزه

دیده شوند فقط به فرمان «متولی باشی» می‌توان آنها را دستگیر و خارج کرد نه به دستور دولت. در داخل بقعه هیچ کس را به هیچ عنوان نمی‌توان دستگیر کرد. حداکثر کاری که می‌توان کرد این است که متولی باشی مانع از رساندن مواد غذایی به فرد جنایتکار گردد تا جائی که گرسنگی او را ناگزیر به خارج شدن از آن مکان مقدس کند. مع هذا بست چنان مورد احترام خاص مردم است که با وجود نهدی متولی باشی باز مردم متدینی یافته می‌شود که پنهانی به این پناهنده غذا برسانند. عفو گرفتن برای پناهندگان یا باز خریدن کیفر آنان کاری است که در نظر مردم صواب دارد. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۴)

گذشته از اینها هنوز هم مساجد، اصطبلها و زرادخانه‌ها به تمام کسانی که خطائی جزئی مرتکب شده اند و یا به ارتکاب آن مظنون هستند، پناه می‌دهد. حتی برای پناه یافتن آنی و فوری کافی است که فرد تحت تعقیب به سر اسب دست بکشد و یا تویی را لمس کند. یک نوع دیگر تحصن هم هست و آن این است که کسانی که از حکومت تقاضائی دارند در اصطبل خانهٔ مرد متنفزی اطراق می‌کنند و قبل از آنکه با وساطت او به مسؤول خود برسند، از آنجا خارج نمی‌شوند. بیرون کردن چنین کسی با توسل به زور برخلاف ادب و نزاکت است؛ صاحب خانه اصولاً وظیفه اخلاقی دارد که در مدت توقف حوایج او را هم تأمین کند. اصطبل‌های زن محبوب و طرف توجه شاه، صدراعظم و سایر کسانی که به شاه نزدیکند بیش از همه پناهگاه چنین افرادی است. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۵)

یکی از دهقانان حوالی تبریز به اصطبل من پناهنده شد. برخلاف حق و عدالت، آب را از مزرعه اش بریده بودند و وی به این دلیل دیگر امکان زراعت نداشت. به هنگام ورود جملهٔ معمول «پناه به خانه ات آوردم» را بر زبان آورد. برای برآوردن حاجت بر حق او به رئیس الوزراء رجوع کردم و توانستم همه چیز را بر طبق دلخواهش روبراه کنم. اما به محض اینکه وی توصیه نامهٔ مساعد را در جیب نهاد بی آنکه خداحافظی کند و از مهمان نوازی من سپاسگزاری کند، ناپدید شد. ایرانی جماعت اصولاً با حس سپاسگزاری بیگانه است. اینها تا هنگامی که می‌خواهند جلب مرحمتی بکنند خارج از حد و اندازه خاضع و خاکسار می‌شوند، ولی فکر این است که از کسی نیکوکاری دیده یا مساعدتی دریافت کرده اند برایشان تحمل ناپذیر است. یک

بار دیگر نوکران خانه همسایه که پسر وزیر در آن سکونت داشت هیزم‌های مرا دزدیدند و اضافه بر آن با اهل خانه ام بدرفتاری کردند. شکایت من به ارباب آن تبه‌کاران بدون نتیجه ماند. پس به خانه وزیر رفتم و با گفتن جمله «پناه آوردم» در خانه اش متحصن شدم. اینکه یک نفر اروپائی از این رسم خاص ایرانی استفاده کند او را غافلگیر کرد و بلافاصله با کیفر دادن گناهکاران جبران خسارت مرا کرد. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۵)

فقط می‌توانم تکرار کنم که بست همانقدر که در ممالکی که قانون با بی‌طرفی در آنها جاری و ساری است چیزی است زیان بخش و نامطلوب، به همان اندازه در دولتهای استبدادی اغلب تنها ملجاء محرومین و ضعفا در برابر ظلم و جور ستمگران است و منکر این نمی‌توان شد که جلو بسیاری از بی‌عدالتی‌ها و زورگوئی‌ها را می‌تواند سد کند. (سفرنامه پولاک؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۷)

۱۸۵۵-۱۸۵۸، ۱۸۶۱-۱۸۶۳ و گوینو، فیلسوف و کاردار و وزیر مختار

فرانسه

در همه جا بازرگانان و کسبه ضمن تأکید به ایمان مذهبی خود اعلام کردند که رسوم و قوانین آنان را ملزم به هیچ نوع فداکاری نمی‌سازد و لذا قصد دارند دیناری نپردازند و در شهرهایی که مأموران دولت سماجت به خرج می‌دادند، قصد خود را با بست نشستن در مساجد ثابت کردند. طبق عقاید ما اروپاییان، وقتی یک طبقه کامل از مردم مجبور شود برای فرار از ظلم خانه و زندگی را ترک کند و به اماکن مقدسه پناه ببرد، طبعاً نمایشی است بس اسفناک. (سه سال در آسیا؛ گوینو، ۱۳۶۷: ۳۹۷)

۱۸۵۶-۱۸۵۸ کنت دو گوینو، کاردار سفارت فرانسه در تهران

این تبعه فرانسه در پایان هشت روز مهلتی که برایش گرفته بودم، به دین اسلام گروید و در مکان مقدسی در دو فرسخی جنوب تهران که بسیار مورد احترام اهالی است بست نشست. (گزارش‌های سیاسی کنت دو گوینو از ایران؛ گوینو، ۱۳۷۰: ۱۲۰)

در کاشان به جمع آوری اعانه‌های اجباری اکتفا نکرده و چهار نفر یهودی را که ثروتمندترین افراد شهر بوده‌اند بازداشت و به اینجا آورده‌اند و می‌گویند بدون اطلاع شاه آنان را تحت شکنجه قرار داده‌اند تا مبالغی را که نمی‌خواستند بپردازند، از ایشان بگیرند. رییس پلیس یا کلانتر شهر با صدراعظم در حال معامله است تا دستور اخراج دسته جمعی یهودیان را از پایتخت بگیرد. او سه هزار تومان در ازاء این مرحمت پیشکشی می‌دهد. می‌گویند او در صدد سوداگری در مورد زمین‌ها و خانه‌های این اقلیت مذهبی است. بسیاری از آنان کوشیده‌اند در اصطبل شاهی که محل بست به شمار می‌رود پناهنده شوند، ولی آنان را به زور بیرون رانده‌اند. در هرات یهودیان اهل مشهد را که از سالیان دراز خارج از قلمرو ایران به سر می‌برده و به دین اسلام گرویده بوده‌اند، به دستور سلطان مراد میرزا، فرمانده کل قشون توقیف شده و پس از آنکه بیرحمانه از آنها پول گرفته‌اند، در حالی که طناب به گردن‌هایشان بسته بوده‌اند، به خراسان فرستاده‌اند. بسیاری از زنان و کودکان در عرض راه جان سپرده‌اند. گزارش‌های سیاسی کنت دوگوبینو از ایران؛ گوبینو، ۱۳۷۰: ۱۲۴)

۱۸۵۸-۱۸۵۹ خانیکوف، جغرافی دان و سرکنسول روسیه در تبریز

محلّه مقدس (در مشهد)، نوعی حکومت در حکومت است. این محلّه، سازمان اداری و پلیس و دادگاه‌های ویژه خود را دارد. به طوری که حیطة نفوذ ماموران دولتی در پای حصار این منطقه قطع می‌شود. حتی افراد مجرم دزد و یا قاتل، پس از راه یافتن به این مکان مقدس دیگر هیچ ترسی از تعقیب قانونی ندارند. اما چون رییس این سازمان، یعنی متولی باشی ماموری غیر نظامی است که از سوی شاه منصوب یا معزول می‌شود، راهی برای ساختن کلاه شرعی می‌یابد. مجرم را سه روز در آنجا نگاه می‌دارد و پس از آن اگر فرد مزبور وسیله بسیار موثری برای جلب توجه حامیان روحانی خود نیابد و یا بی سرو صدا فرار نکند، به حاکم تحویل داده می‌شود. عجیب آن که چنین می‌نماید امام رضا (ع) که حدود هزار سال پیش وفات یافته است، هنوز هم در مسایل این دنیا شرکت فعال دارد. و عریضه‌هایی را که زایران به داخل ضریح می‌اندازند، می‌پذیرد. این نامه‌ها با مهر او که پلاکی است بزرگ و مربع شکل که در همین زمان ساخته شده است، جنبه قانونی می‌یابد.

شماری از روحانیون رده پایین از پولی که بابت تحریر این احکام و اسناد دریافت می‌دارند، زندگی می‌کنند. (سفرنامه خانیکوف؛ خانیکوف، ۱۳۷۵: ۱۱۱)

۱۸۶۲-۱۸۶۳ آرمینوس وامبری، درویش دروغین مجار

این شهر (قم) صیت دیگری هم دارد که کمتر غبطه‌آور است و آن هم مکان امن خطاکارانی است که از مزیت بست‌نشینی آن سود می‌جویند. اگر فرد گناهکار از چنان بدبختی برخوردار باشد تا از دست جلاد بگریزد و خود را به میان دیوارهای مقدس آن برساند از هر نوع مجازات در امان می‌ماند. (زندگی و سفرهای وامبری؛ وامبری، ۱۳۷۲: ۹۴)

۱۸۷۵-۱۹۰۵ خفیه نویس کنسولگری انگلیس در شیراز

(سال ۱۲۹۱ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه چند نفر الواط شبانه با هم مست می‌شوند، در بین مستی یکی از آنها دیگری را می‌کشد و قاتل در شاه چراغ بست گرفته است. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۵)

(سال ۱۲۹۲ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه روز دوشنبه بیست و ششم ماه شعبان جوانی مست لایعقل در کوچه میگذشته، از کثرت شرارت خود حاجی کاظم نام استاد خبازان را زخمی میزند. عقب او می‌کنند او را بگیرند. در هنگام گریختن سه نفر دیگر را هم زخم میزند، از آن جمله یک نفر را دو زخم کاری زده است که هنوز نمرده است ولیکن از قراریکه میگویند مشکل است که جان سالم نماید. تا اینکه آن شخص میرود در طویله جناب حاجی شیخ مهدی مجتهد پناه میگیرد. مراتب را به سمع ایشان میرسانند. معظم‌الیه هم میگوید ببرید حضور بیگلربیگی که از حد شرعی گذشته است. او را میبرند نزد میرزا احمد خان بیگلربیگی. همان دم بیگلربیگی هم روانه خدمت جناب اجل فرمانفرما مینماید. محض رسیدن حضور آن شخص جناب اجل فرمانفرما حکم به قتل وی نموده، فوراً در میدان توپخانه آن شخص را سر بریدند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۴۱)

(سال ۱۲۹۳ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه دو نفر نوکر تفنگدار جناب اجل فرمانفرما شبانه مست بوده‌اند و در کوچه می‌رفته‌اند، یکی از آن دو قمه از کمر

خود می‌کشد و در شکم یکی دیگر فرو می‌کند، بعد از دو روز فوت کرد. قاتل گریخته در سید علاء الدین بست گرفته است. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۵۴)

(سال ۱۲۹۵ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه دیشب سه نفر سرباز از فوج حاجی اردشیر خان سرتیپ زنی در منزل خود برده بودند، سربازان مست میشوند و ضعیفه را با کارد می‌کشند. صبح خبر به حکومت میرسد و سربازها در شاه‌چراغ پناه می‌برند. از حکومت چهار نفر فراش مأمور میشود که به چهار درب شاه‌چراغ بنشینند که سربازها فرار نکنند و قدغن کردند که اگر سربازها فرار کردند چهار فراش را نسق کنند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۸۶)

(سال ۱۲۹۸ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) شب شنبه بیست و دوم ماه محرم در وقتی که باران بشدت می‌آمد هشت نفر از محبس دیوانی با زنجیر گریختند رفتند در شاه‌چراغ بست نشستند. از این هشت نفر یکی برادر شریف خان ممسنی است و یکی از آنها فرار کرده از شهر رفته مابقی در شاه‌چراغ هستند. زنجیربان هم با اینها در شاه‌چراغ بست رفته، صبح که خبر به حکومت میرسد قراولهای محبس را تازیانه زیادی میزنند. گریخته‌ها عریضه به حکومت کردند که ما از دست زنجیربان که شعبان نام دارد فرار کرده‌ایم چونکه انواع اذیت را به ماها میکند بجهت اینکه از ماها اخاذی نماید. حکومت هم حکم کردند که شب خواب شعبان را بگیرند، در همان شاه‌چراغ یک دهه فراش دارند که مبادا بگیرند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۱۲۹)

(سال ۱۲۹۹ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه شخص سیدی با عیال خود نزاع می‌کند، سید عیال خود را آنقدر زده که می‌میرد، خودش گریخته رفته در مسجد نو بست نشسته. اقوام عیالش نعش او را برداشته خدمت حکومت بردند. حکومت حکم کرد تا سید از مسجد نو بیرون بیاید او را گرفته مقتول سازند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۱۶۵)

(سال ۱۳۰۶ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه شخص قاتلی که برادر خود را کشته بود و در شاه چراغ بست نشسته بود مبلغ گزافی به حکومت داده از بست بیرون آمد. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۳۳۰)

(سال ۱۳۰۹ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه در محله درب شاهزاده در خانه‌ای مطرب یهودی داشته‌اند، حاجی سید علی اکبر دو سه نفر طلبه و سید می‌فرستد مطربها را می‌گیرند می‌برند پیش ایشان، تازیانه زیادی می‌زنند و سر آنها را می‌تراشند. بیگلربیگی مطلع می‌شود، پاکار آن محله را می‌آورد چوب می‌زند که چرا همان ساعت مرا مطلع نکردید؟ پاکار الان حبس است. جمیع کدخدایان و پارکارها رفته‌اند در مسجد نو بست نشسته‌اند که ما کدخدایی نمی‌کنیم و الان هم در مسجد نو هستند. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۴۰۹)

(سال ۱۳۱۴ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه تجار تماما سه چهار روز است در مسجد نو بست رفته‌اند و شکایت زیاد از حاکم دارند، تلگراف به دارالخلافه کرده‌اند شکایت تجار از جهت نرسیدن تنخواه غارت شده بعد از شهید شدن شاه شهید و ناملایمات از این حکومت و مسدود بودن طرق و شوارع بواسطه دزدی زیاد و ناامنی راهها که نمی‌توانند مال التجاره خود را حمل و نقل نمایند، حکومت هم چندان اعتنایی به این عوالمات ندارد، ادا در خیال نظم ولایت نیست سوای جفت و جلا نمودن بجهت مردمان معتبر و مداخل کردن از ایشان، هر کاری می‌توانند در شهر می‌کنند در بیرونها حکم حکومت ادا خوانده نمی‌شود بلکه مأمورین حکومت را کتک می‌زنند، تمام اعلی و ادنی شاکی از این حکومت هستند، آنقدر بد سلوکی واقع شده که مردم راضی به نواب والا رکن الدوله شده‌اند. فقط این حکومت چیزی که فهمیده است مداخل است و لاغیر. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۵۲۰)

(سال ۱۳۱۷ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) چند شب قبل اکبر دایی محمد که یکی از الواط مشهور شیراز است با چند نفر ارادل دیگر و میرزا علی نام که یکی از متولیان شاه‌چراغ بود در مجلس درب دروازه سعدی میهمان بودند، آخر شب مست می‌شوند، اکبر دایی محمد به میرزا علی و آن چند نفر دیگر زخمی می‌زند، به میرزا

علی بعد از زخم زدن لگدی هم به پهلویش زده بوده است بدان جهت چند روز خون از حلق مشار الیه آمده و فوت شده است. تمام متولیان شاهچراغ جمع شده بودند از اهل شهر هم ازدحام و جمعیت زیادی در شاهچراغ شده بود. می‌خواستند اکبر دایی محمد را بگیرند، او هم فرار کرده رفته در سید حاجی غریب بست نشسته است. دو سه فقره می‌خواستند او را از سید حاجی غریب بیرون بیاورند، الواط اطراف سید حاجی غریب به حمایت اکبر دایی محمد مانع شده بودند، نزدیک بود فساد کلی برپا شود. این اکبر دایی محمد مکرر در شیراز از این شرارتها کرده است. یک مرتبه هم مرحوم معتمد الدوله ثانی یک دست او را با پی پاهایش بریده است، یک مرتبه دیگر هم محض شرارت زیاد در حکومت جناب نظام السلطنه ساعد السلطنه او را گلوله زده و جان سالم کرده، با این حالتها باز دست از هرزگی برنداشته و نمی‌دارد. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۵۶۷)

(سال ۱۳۱۸ وقایع اتفاقیه دارالعلم شیراز) دیگر آنکه دو روز قبل سیدی در شاهچراغ یک قران از دست او به زمین می‌افتد می‌خواسته یک قران را از زمین بردارد شخصی حمله نام که از الواط و اشرار توی شاهچراغ است حاضر بوده پای خود را روی یک قران گذارده نمی‌گذارد سید پول خود را بردارد، با هم گفتگو می‌کنند، حمله با کارد به پیشانی سید می‌زند، یک شب هم زنده بوده دیروز صبح فوت می‌شود. قاتل هم در همان شاهچراغ بست نشسته است. (وقایع اتفاقیه؛ سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۳: ۶۱۲)

۱۸۷۹ تلگرافچی فرنگی، مامور فرنگی خط تلگراف

چون امامزاده (محمدصالح بن موسی بن جعفر (ع) در انار) امامزاده معتبری است مردم زیاد از اطراف به زیارت می‌آیند و بسیاری از مردم از تعدی حکومت در آنجا بست می‌شوند. اول دفعه که آنجا رسیدیم اطاق‌های بقعه (امامزاده محمد صالح در انار) پر از مردم بافق و شهرباک بودند که جمیعا از دست تظلم حاکم از ولایت خود فرار کرده و پناه به امام زاده آورده بودند. بعد از اینکه مکرر از آنجا عبور کردیم امام زاده خالی بود. جمیع مردم به ولایت خود عود کرده بوند. حاکم عوض شده بود. در ولایت ظل السلطان، مباحثین آن مردم آسوده بوندند. (تلگرافچی فرنگی: سفرنامه؛ افشار، ۱۳۵۲: ۲۰۱)

۱۸۸۲ اورسل، جهانگرد بلژیکی

ورود به قسمت ضریح (حرم عبدالعظیم) برای مسیحیان ممنوع است. آنان باید به تماشای گنبدی که پوشش آن از طلای ناب و خیره کننده است، از دور اکتفا کنند. این بارگاه ضمناً پناهگاه یا بستی است که اگر کسی توانست خود را به آنجا برساند از هر کیفی مصون خواهد ماند. جنایتکارانی که شاه حاضر نمی‌شده است از سرگناهشان بگذرد، سال‌ها در جوار این حرم از احسان عمومی‌برای خود و خواب بهره مند بوده‌اند. (سفرنامه قفقاز و ایران؛ اورسل، ۱۳۸۲: ۲۹۸)

۱۸۸۳-۱۸۸۵ بنجامین، نخستین سفیر آمریکا در ایران

در ایران عادت غربی در کار است و آن اینکه هر مقصری، وقتی در طویل پناه می‌یابد، از او حمایت می‌شود. اعم از اینکه آن طویل، طویل پادشاه باشد یا طویل پست‌ترین رعایای او. شخص، که از عدالتخانه مایوس می‌شود، می‌رود و در پای اسب مخصوص صاحب طویل می‌خوابد و تا هر وقتی که در آنجا بماند، صاحبخانه باید به او غذا بدهد. و احدی نمی‌تواند به او ضرری برساند، یا حتی خود پادشاه نمی‌تواند به موی سر او دست بزند. معلوم نیست که مبنا و اصل این رسم چه بوده است، ولی از قراین، معلوم می‌شود که این مساله از عادات طوایف بادیه‌نشین باقی مانده. (ایران و ایرانیان؛ بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۱۰)

دفعه دیگر، یکی از نوکرهای مترجم سفارت ما، با پیرمرد دهاتی نزاع کرده، دو دنده او را خرد نمود. فوراً، خبر منتشر شد که پیرمرد کشته شده است. این خبر، کاملاً حقیقتی نداشت؛ اما، یقیناً، مشرف به مرگ شده بود. اهل و عیال آن پیرمرد، در کوچه ریخته، داد و فریاد زیاد کردند. تمام اهل ده به هیجان آمده، به خانه مترجم سفارت ریختند. این شخص، عیسوی و فرنگی بود؛ و غضب اهل ده، بیشتر از جهت تعصب مذهبی بود. مترجم از در عقبی خانه فرار کرده به خانه یکی از نایبهای وزرات امور خارجه پناه برد. مردم از عقب او افتاده، به آنجا رفتند، و هنگام بزرگی برپا گرفته، همه فریاد می‌کردند که اگر مترجم سفارت به دست آنها داده نشود، آنها خود سفارت را خراب خواهند کرد. ... وقتی هیجان اهل ده، قدری ساکت شد، آنها کدخدا را پیش من فرستاده به اصرار تمام مطالبه می‌نمودند که من نوکر مقصر را به آنها بدهم تا تنبیه کاملی از او بشود. از خوشبختی، عمل آن نوکر طوری بود که من

می توانستم حرف آنها را قبول نکنم؛ اگرچه، خود این نوکر، اول، به نزاع پرداخته، ولی، در هر صورت، چون نوکر سفارت بود، می بایست من از او حمایت کنم تا این که از او تحقیق و دادرسی درستی به عمل آید؛ در آن صورت، کار مشکل می شد. ولی، نوکر، در عوض اینکه به سفارت آمریکا پناه برد، به امامزاده متوسل شده بود، و من او را از حمایت خود، خارج داشتم. و نوکر، در همان امامزاده بست نشست. تا اینکه پیرمرد مجروح شفا یافت. آن وقت، وجه مختصری، به طور جریمه، داده، آزاد شد. ولی، من او را، دیگر، اجازه ندادم که در خانه مترجم سفارت، نوکری کند. (ایران و ایرانیان؛ بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۱۳-۲۱۴)

حدود ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ کنت روششوار، کاردار سفارت فرانسه

کشوری که شاه آن مستبد به شمار می آید، از آن رو که از فرمان او به هیچ کس شکایت نتوان برد، که حکم قاضی و حاکم بی چون و چرا و بی درنگ به اجرا در می آید، و حد و مرز شرع و عرف روشن است. اما نهادهای دیگری نیز وجود دارد که این اصول را سست می کند. یکی از آنها بست نشینی است، که پیگرد و کیفر داد بزهکار توسط مراجع رسمی را به بن بست می کشاند. برای بست نشینی مکان هایی است که حرمت آنها همیشه رعایت نمی شود. اما مرقد حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم، همچنین سرطوبله سلطنتی و اسطبل های سفارتخانه های خارجی چنان حرمتی دارند که تاکنون یک مورد هم دیده نشده که کسی را که در این مکان ها بست نشسته، بیرون کشیده باشند. در کشوری که دادرسی در آن چنین سریع و ضربتی است که بیم خطاها و لغزش های گران در آن می رود، و کارکنان حکومت هر دم ممکن است به چنان خشمی گرفتار آیند که به بهای جانشان تمام شود، بست نشینی نهاد بدی نیست. اما از بست نشینی هم گاه چنان سوء استفاده شده که شاه حرمت آن را شکسته است، بی آنکه احساسات مرم از آن رنجیده باشد. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه بست نشینی کاهش یافت. (خاطرات سفر ایران؛ دوروششوار، ۱۳۷۸: ۶۸)

۱۸۸۹ لرد کرزن، نماینده مجلس عوام انگلستان و خبرنگار روزنامه تایمز

قم ... را دارالامان می‌نامند که معلوم می‌دارد بارگاه آن، پناهگاه مصنوعی برای فراریان مسلمان است و بعضی از مجرمین با فرار به محوطه چهار دیواری آنجا از کیفر کار خود گریخته‌اند. (ایران و قضیه ایران، جلد دوم؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۱۳)

معنی واقعی آن (عالی قاپو) از قرار معلوم عالی قاپو یا دروازه عالی است. جنبه تبرک آن از بین رفته، ولی هر کس که به زیر زنجیر عقب بنا که از تکه و پاره‌های ندی پوشیده است برسد، در پناه و بست خواهد بود و احدی را نسبت به او امکان آزار نیست، اما در عهد صفویه این وضع تبرک قاطع و غیرقابل تردید بود. هیچ کس حق نداشت از آستانه عبور کند، پادشاه گاهی سواره از آنجا عبور می‌کرده است. همه کسانی که به حضور شاه می‌رسیدند، هنگام ورود بر آستانه بوسه می‌زدند و آنجا پناهگاه غیر قابل تجاوزی بود. فقط پادشاه می‌توانست گناهکاری را از آنجا اخراج کند و این منظور را هم با گرسنگی دادن مقصر انجام می‌داد. (ایران و قضیه ایران، جلد دوم؛ کرزن، ۱۳۸۰: ۳۷)

۱۸۹۸-۱۹۰۰ لومنیسکی، مامور دولت روسیه

آنچه عادت سخت بریدن گوش، قطع کردن دست و پا، چوب فلک بی‌رحمانه نامیده می‌شود، تنها در مورد قزوینی‌های مقصری اعمال کرد که نمی‌توانستند با پول معاف شوند یا به «بست» فرار کنند. بست همان مکان مقدسی است که هر فراری در آنجا از امنیت برخوردار است. در ایران هنگام ظلم کردن، رشوه‌خواری کارمندان و نبود دادگاه‌هایی که بر اساس اصول صحیح شکل گرفته باشد، بست بهترین موسسه است. مهم‌ترین یا بهتر بگوییم اساسی‌ترین بست همیشه یک حرم مقدس است. سپس این مفهوم در اماکن دیگری تعمیم می‌یابد: مثل املاک سفیر روس، حصاری در کنار یک توپ قدیمی در میدان تهران و در نهایت حیاط فرمانده بریگاد قزاق و آ. کاساکوفسکی بست محسوب می‌گردد. اگر تسریع در دادرسی ایرانی را و از آن بالاتر موقعی را که ایرانی بیچاره به هیچ وجه نمی‌تواند با پول معاف شود در نظر بگیریم، در این صورت علت فرار متهم به چنین مکانی که هیچ نیرویی حتی خود شاه جرات بیرون آوردن بست‌نشین را از آن ندارد، درک می‌شود. این امر به عنوان یک اقدام پیشگیرانه علیه انفجار استبداد و وحشیانه به کار می‌رود. وقتی که متهم یا بست‌نشین مورد سخن بست می‌نشیند، دوستان و خویشاوندانش

نزد ارباب قدرت به تلاش و تکاپو می‌پردازند. موارد بسیاری اتفاق می‌افتد که تمام روستاها یا مزارع اطراف کمترین و ناقابل‌ترین هستی خود را جمع می‌کنند و آن را برای به رحم آوردن رییس می‌برند. غالباً این امر بدین صورت پایان می‌یابد که بندگان خدا به چهار طرف روانه می‌شوند. در این هنگام چنانچه فردی باشد که از جرم یا جنایت آسیب‌دیده باشد، بدو با سخنان دلچسب یا انعام تا جایی که مقدر باشد او را راضی می‌کنند. بیشتر موارد به هنگام تردد در یک میدان تهران می‌توان ژنده‌پوش بیچاره‌ای را پشت حصار آهنی توپ قدیمی مشاهده کرد که متهم است ولی موفق شده به پشت حصار بپرد. معمولاً جمعیت در حال گذر با چنین فردی همدردی می‌کنند و از میان شبکه به او نان، آب و چند پول سیاه می‌دهند. در این هنگام پلیس و حتی سرباز نگهبانی که آنجا ایستاده‌اند به هیچ وجه مانع ادامه چنین احساسی نمی‌شوند. هر یک از آنها می‌دانند که شاید فردا روزی خودش هم «بست‌نشین» شود. (ایران و ایرانیان؛ لومنیسکی، ۱۳۹۲: ۶۸-۶۹)

۱۸۹۸-۱۹۰۴ مالکوم، مبلغ مسیحی انگلیسی

حادثه عجیبی نه چندان پیش در یزد اتفاق افتاد که احتمالاً به تبیین آن شیوه غیرعادی کمک می‌کند که طی آن اروپایی‌ها در ذهن مردم یزد به صورت یک جز تثبیت شده از جمعیت شهر با حقوق و امتیازاتی نظیر حقوق اهالی بومی شهر، درآمدند. یکی از ساکنان اروپایی شهر یزد نامه‌ای تهدیدآمیز از جوان مسلمانی که او را اخراج کرده بود، دریافت کرد او به این مسئله همان طور که باید توجهی نکرد و اتفاقاً روز بعد به عنوان ملاقات هفته‌ای به خانه ما آمد. من یک مبلغ مذهبی بودم و خدمتکار اخراج شده بازار را پر کرد که رئیسش ترسیده و در عبادتگاه مجتهدش تحصن کرده است. تحصن کردن و بست‌نشستن یک عادت رایج مسلمانان به هنگام احساس خطر از جانب لوتی‌ها یا قانون است. این خبر نه تنها مورد باور مردم قرار گرفت، بل باعث شد تا اروپایی دیگری که قصد دیدار از ما را داشت از این کار منصرف شود، زیرا وی تاجر بود و ممکن بود اعتبارش موقتاً متزلزل گردد. داستان مشابهی را کانن بروس از تجربه‌ای در اصفهان نقل کرده است. این داستان با وجود آن که برای درک نتیجه آموزنده‌ای که تلاش دارم به آن توجه شود، کم‌تر متقاعدکننده است، اما از بعضی جهات عجیب‌تر است. چون کانن در آن زمان

وسیعاً در بین جمعیت قابل توجه مسیحیان ارمنی جلفا که اتباع شاه ایران محسوب می‌شوند، فعالیت می‌کرد. کشیشان کاتولیک ارمنی، که آنها نیز در میان ارمنیان مسیحی کار می‌کردند، مجتهد اعظم مسلمانان اصفهان را که از جلفا از توابع آن است، بر آن داشتند تا کانن بروس را به بیت خود فراخواند. مجتهد آن‌طور که می‌گویند، گذشته از هر چیز، بالاترین مقام مذهبی یک منطقه است و کانن بروس همچون باب در اسلام، یک بدعت‌گزار و ملحد کامل در مسیحیت محسوب می‌شد. این احضار غیرعادی عملاً انجام شد و مجتهد مسلمانان از کانن بروس خواست تا از خودش در برابر اتهام تحریف عقاید مسیحیت دفاع کند. البته این ماجرا، به معنای پذیرش جایگاه کانن بروس است؛ اما پذیرفتن جایگاه یک مبلغ مذهبی روحانی در جایی که فقط هشت یا نه نفر از اهالی شهر از تیره مسیحیان اروپایی یا نه نفر از اهالی شهر از تیره مسیحیان اروپایی یا ارمنی‌اند، باز هم عجیب‌تر است. به این ترتیب، احتمال چنین چیزی، می‌باید ما را در کارهای تبلیغی مذهبی آینده در شهرهای جدا افتاده و به طور مشخص متعصب ایران تشویق کند و نیز مبلغین مذهبی را بر آن دارد تا ارزش بسیار زیاد همکاری مسیحیان مقیم و ضرورت توجه کامل به نیازهای معنوی آنها را دریابد. (سفرنامه یزد؛ مالکوم، ۱۳۹۳: ۶۹-۷۱)

۱۸۹۹ دوران، همسر وزیر مختار انگلیس

قم برای پناهنده شدن یا به قول خود ایرانی‌ها بست نشستن، مکان جالب توجهی است. اذیت کردن افرادی که به آنجا پناه می‌برند، در حکم توهین به مقدسات مذهبی است. سنت بست نشستن در این کشور توسعه عجیبی دارد. در تهران اغلب مردمانی که مورد ستم قرار می‌گیرند، زیر پرچم بریتانیا در باغ سفارت بست می‌نشینند. بیرون راندن این افراد خلاف سنن مملکت است. بست نشین‌ها گاهی هفته‌ها در آنجا اقامت می‌کنند. یادم هست مردی که نماینده چند نفر بازرگان ایرانی و ادعایی علیه دولت ایران داشت، وارد ساختمان تابستانی سفارتخانه در قلهک شد. این مرد که نمی‌توانست طلبش را از دولت ایران وصول کند، روزی به هنگام غروب همراه یک نفر مستخدم و فرش‌های گوناگون و وسایل آشپزی در خیابان درشکه رو سفارتخانه زیر پرچم انگلستان اقامت گزید. (سفرنامه دوراند؛ دوراند، ۱۳۴۶: ۳۱)

۱۹۰۰-۱۹۰۲ لندن، جهانگرد انگلیسی

من یک روز در حال سفر به خارج از شهر تهران مردی را دیدم که سوار بر اسب مشغول یدک کشیدن مردی بود که طنابی بر گردنش افکنده شده بود. وقتی به کنار آن‌ها رسیدم، در کمال تعجب من مرد اسیر به داخل کالسکه من پرید و بست خواست. (در سرزمین آرزوها؛ لندن، ۱۳۸۸: ۸۳)

آخوندها مسئول محافظت از بست نشستگان اند. آخوندها با این کار قدرت خود را به رخ مقامات دولتی می‌کشند. این رفتاری است که مردم از آن خوششان می‌آید. به همین دلیل است که در حول و حوش مساجد عده‌ای خلافکار دیده می‌شود. تا زمانی که این آدم‌ها در بست باشند در امان اند. مگر آنکه پیر شوند و یا بمیرند. (در سرزمین آرزوها؛ لندن، ۱۳۸۸: ۸۳)

مردم در کنار این توپ بست می‌نشینند و این رسم گرچه در حال از بین رفتن است، اما هنوز وجود دارد. هر کس در کنار این توپ قرار گیرد چه قاتل باشد، چه دزد، چه ورشکسته، خائن یا راهزن در امان قرار می‌گیرد. جنایتکاری که در بست باشد، از شر پلیس در امان است. همیشه در کنار این توپ چند جنایتکار نشسته و اعضای خانواده، دوستان یا افراد خیر مشغول غذا دادن به آن‌ها هستند. (در سرزمین آرزوها؛ لندن، ۱۳۸۸: ۸۳)

۱۹۰۱-۱۹۰۵ سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا

ایرانیان به هنگام درگیری با حکومت خود، غالباً در آنجاها (سفارتخانه‌ها و اماکن مقدس ایرانی) بست می‌نشستند تا از گزند ماموران دولتی و از خطر توقیف شدن به وسیله آنان در امان باشند. اما از این عجیب تر، رسم و ایینی بود که به موجب آن، برخی از ماموران ایرانی که سفرای خارجی از دست خود آنها پیش دولت ایران شکایت کرده بودند، غفلتاً در اقامتگاه همان سفرا بست می‌نشستند تا جرایمشان بخشیده شود... یکی از حکام درجه دوم ایرانی که متهم بود یکی از اتباع هندی دولت بریتانیا را مورد اجحاف و شکنجه قرار داده بود (او را به طور واژگون در چاهی آویزان کرده بود و آنقدر آنجا نگه داشته بود که سرانجام حصار شده بود با پرداخت مبلغی هنگفت، خود را از آن مهلکه خلاص کند) بی اطلاع قبلی وارد محوطه

سفارت شده و در آنجا تحصن اختیار کرده است... حالا همین حاکم سنگدل در یک گوشه باغ سفارت در قلعهک چادر زده بود و بست نشسته بود، در حالیکه آشپزش ده بیست قدم آنطرف تر در آلاچیقی که متعلق به دستگاه سفارت بود، مشغول آماده کردن غذا برای اربابش بود. مامور متحصن رسماً اعلام کرده بود محوطه باغ سفارت را ترک نخواهد کرد، مگر آنکه من شخصا از خطای او در گذرم. (خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ؛ هاردینگ، ۱۳۶۳: ۴۶)

یکی از جاهای معتبر برای بست نشینی... اصطبل ویژه سلطنتی بود... تنها بست نشینی کافی بود، بلکه شخص پناهنده می‌بایست دم رنگ شده یکی از اسبان اعلی حضرت را هم محکم در دست بگیرد و در فکر این خطر بسیار محتمل نباشد همان اسب ممکن است لگدی سخت به سر و صورتش بزند... کارمندان اداره پست تهران.. برای افزایش مواجب خود... در اصطبل شاهی بست نشستند و لگدهای جانانه از اسب‌ها نوش جان کردند. (خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ؛ هاردینگ، ۱۳۶۳: ۴۷)

یک بار در عرض ماه‌های گرم تابستان... برای چند هفته متوالی متوجه این منظره شدم که یک دادخواه ایرانی، پیرمردی سرطاس، خود را محکم به پایه فلزی پرچم سفارت انگلیس... طناب پیچ کرده است (بست نشسته است) و حاضر نیست از آن جدا شود مگر اینکه اولیای سفارت دقیقاً به شکایتش رسیدگی کنند... (خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ؛ هاردینگ، ۱۳۶۳: ۴۸)

و تازه این رسم بست نشینی فقط منحصر به افراد طبقه پایین نبود، بلکه مواردی پیش می‌آمد که مقامات عالیرتبه مملکتی، حتی وزیران شاه (گرچه وضع اخیر خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد) همین شیوه را پیش می‌گرفتند و در اماکن مقدس یا سفارتخانه‌های خارجی بست می‌نشستند و در مواردی کاملاً استثنائی، شخص متظلم در خانه همان وزیری بست می‌نشست که از مظالمش به تنگ آمده بود یا اینکه دلایل مکفی در دست داشت که عنقریب به نائره خشم و غضبش گرفتار خواهد شد. برای ما تصور چنین وضعی در انگلستان بسیار مشکل است و عیناً به این می‌ماند که مثلاً رهبران حزب کارگر انگلیس، آقایان رمزی مک دونالد و فیلپ

اسنادون در خانه شماره ۱۰ داوونینگ استریت زیر رختخواب مستر بالدوین بست بنشینند و جداً اعلام دارند که به هیچ وجه از آنجا بیرون نخواهند آمد، مگر اینکه صاحب تختخواب (نخست وزیر وقت) به آنها قول قطعی بدهد که هنگام طرح لایحه «مالیات بر سرمایه» در مجلس، به نفع حزب مخالف رأی خواهد داد! (خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ؛ هاردینگ، ۱۳۷۰: ۱۹۸)

۱۹۰۳-۱۹۰۹ راتسیلاو، جنرال کنسول بریتانیا در تبریز

اگر می توانستی به یک کنسولگری خارجی و یا خانه هر خارجی وارد شوی، یک مکان فوق العاده برای بست نشستن بود. دفاتر کمپانی تلگراف هند و اروپایی پناهگاه‌های مناسبی بودند و مردمان ساده دل دیده شده بودند که در موارد اضطراری، تیر تلگراف را با این تصور اشتباه که با این کار بست نشستند، در آغوش گرفته بودند. (کنسول در شرق؛ راتسیلاو، ۱۳۸۶: ۲۳۷)

در کشورهایی که رژیم آنها استبدادی است،... مواردی یافت می شود که یک سنت به شکلی رشد می کند تا در حد ناچیزی وضعیت دردناک را تسکین بخشد. در ایران قاعده بست تنها وسیله ای بود که به آن طریق مظلومین می توانستند کاری برای احقاق حق خود انجام بدهند یا حداقل توجه عمومی را به شکواییه خود جلب کنند... نپذیرفتن بست نشستن هر کسی را که شکواییه مشروعی داشت، یک اهانت به افکار عمومی بود که به ندرت اتفاق می افتاد. (کنسول در شرق؛ راتسیلاو، ۱۳۸۶: ۲۳۶، ۲۳۷)

۱۹۰۴-۱۹۰۵ هیات بازرگانی هند بریتانیا

نبودن قانون تجاری یا وضع نامطلوب آن در ایران، صرف نظر از اوضاع کشور و ارتباطات آن، عامل عقب ماندگی تجارت یا بهتر بگوییم حالت بدوی قوانین بازرگانی در ایران است. می توان کلمه قانون را به کمک قران، همان عرف تفسیر نمود که با رشوه و فساد توأم است. پول صورت حساب‌های دریافت شده پرداخت نمی شود و گروه کوچکی از تجار که با اندکی تحریک در مکان‌های مقدس تحصن می کنند، عامل ورشکستگی‌های بسیاری در کشور هستند. چنین ورشکستگی‌هایی در بین تجار سرشناس تر نادر است، زیرا این تجار برای آنکه از روحانیون اجازه

تحصن کسب کنند، مجبور مالیات‌های سنگین بپردازند؛ هر چه باشد، تحصن بهتر از زندان رفتن است. (اوضاع اقتصادی ایران در آغاز قرن بیستم؛ گیلدو-نیوکامن، ۱۳۷۶: ۳۳)

۱۹۰۵-۱۹۰۹ مکاتبات وزارت خارجه انگلستان

رفتار پناهندگان که غالباً از کسبه و خرده فروشان و گروه بسیاری از طلاب تشکیل می‌شد، در تمام مدت قابل ستایش بود و رؤسای اصناف بر اساس سازمان‌های منظمی که ترتیب داده بودند، انضباط کاملاً مراعات می‌گردید. در میان بست نشینان اشخاص خیلی معروفی هم نبودند و گمان می‌رود که آنها از مردانی تحصیل کرده و روشنفکر نظیر صنایع‌الدوله دستور می‌گرفتند که چه امتیازاتی را بایستی خواستار شوند. (گزارش ۲۶ دسامبر ۱۹۰۶ ایولین گرانت داف به سر ادوارد گری) (تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ معاصر، ۱۳۴۸: ۱۳۴)

شیخ نورالله با سفارت روس روابط نزدیک دارد و (به موجب اظهار خود روس‌ها) از کنسول روس دستور می‌گیرد و بنا به توصیه کنسول روس، به عده ای از ایادی خود دستور می‌دهد که در محل سرکنسولگری انگلیس بست بنشینند و بدینوسیله سفارت انگلیس در تهران را مجبور کنند تا از مردم علیه ظل السلطان که دوست انگلستان است طرفداری نماید. آقای برنهام سرکنسول ما به آنهایی که به سرکنسولگری مراجعه می‌کنند، توضیح می‌دهد که نمیتواند آنها را بپذیرد، ولی رفتار جمعیت طوری تهدیدآمیز شد که برنهام ناچار میشود درهای کنسولگری را که استقامت چندانی در برابر فشار جمعیت نداشته بگشاید و فوراً محوطه ساختمان سرکنسولگری بوسیله جمعیتی در حدود دو هزار تن اشغال میگردد. آقای برنهام در یک تنگنای عجیبی واقع می‌شود، زیرا اگر علیه این میهمان‌های ناخوانده اقدامی می‌نمود، به هیئت‌های مبلغین مذهبی انگلیسی که در گرو ترحم آقا نجفی و برادرش بودند، قطعاً صدمه وارد می‌شد، از این رو ناگزیر می‌شود با اشغال محوطه ساختمان موافقت کند و شکی نیست که ویرانی‌های بسیاری به ساختمان وارد میگردد. (گزارش ۲۷ مارس ۱۹۰۷ سر اسپرینگ رایس به سر ادوارد گری) (تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ معاصر، ۱۳۴۸: ۲۶۹)

شاه (در دیدار با وزیر مختار انگلیس) پاسخ دادند محیط از شایعات بی اساسی که دشمنان ملت دامن می‌زنند، پراست و اضافه نمودند در مورد شیخ فضل الله، شاه را متهم می‌کنند که او را تشویق نموده است که به اینکار دست بزند. این حرف بکلی بی اساس است. شیخ در نتیجه مجادلات خودش با علمای همطراز خود «بست» نشسته است، این موضوع ارتباطی به شاه ندارد. او خوب میدانند که بین شاه و ملت نمی‌توان تفرقه انداخت. هیچ‌یک به تنهایی قادر نیستند سرپا بایستند و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند. (گزارش ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷ سر اسپرینگ رایس به سر ادوارد گری) (تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ معاصر، ۱۳۴۸: ۳۶۸)

قسمتی از فوج سربازان ایرانی با اسلحه کامل به دخول در قنسولخانه موفق گردیده با مستحفظین قنسولخانه تبادل گلوله اندازی نموده مستحفظین آنها را بیرون کرده دو نفر را مقتول و یک نفر را مجروح نمودند. دو نفر دیگر یا بیشتر بیرون مجروح گردیدند. از سواران قنسولخانه یکی دستش مجروح گردید. مقصود سربازان این بود که بعلت عدم پرداخت حقوقشان بست اختیار کنند. (تلگراف ۱۰ ژون ۱۹۱۱ سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری) (کتاب آبی، جلد پنجم؛ وزارت امور خارجه انگلیس، ۱۳۶۳: ۱۰۸۱)

رژیمان ایرانی مشغول مشق بود و حقوق عقب افتاده خود را مطالبه نمودند و حرفشان مسموع نگردید. پس از آن چهارصد الی پانصد نفر آنها تحت السلاح به قنسولخانه آمده بعنوان آنکه آنجا بست بنشینند. در آنوقت من به تلگرافخانه رفته بودم ولی منشی قنسولخانه آمده اطلاع داد اجازه دخول به آنها داده نخواهد شد. سپس خواستند به زور داخل شوند منشی مذکور فریاد برآورد هرگاه دست از این کار نکشند بر آنها شلیک خواهد شد. در جواب گفتند ما هم شلیک می‌کنیم و تفنگهای خود را پر کرده یکی از آنها منشی را تهدید نمود و او هم لوله تفنگش را محکم گرفت. سپس آنها زور آورده یک تفنگ خالی شد و سپاهیان هم بر آنها بی که از درب ورود نموده شلیک کردند. آنها هم با رفقایشان که در بیرون ایستاده بودند جواب شلیک را دادند، پس از یک دقیقه تیراندازی از طرفین سپاهیان، سربازان ایرانی را از آنجا بیرون کردند و در را بستند. تیراندازی موقوف شد. با آنکه این واقعه خیلی اسف انگیز است گمان می‌کنم ممکن نبود مستحفظین طریقه ای

غیر از این اختیار نمایند و من بطور حتم می‌دانم که منشی جد و جهد وافی نمود که سربازان را بطور مسالمت به ترک آنجا وادار نماید. سواری که مجروح گردیده گلوله انگشتش را خورد نموده، یک نفر سرباز ایرانی مقتول و دو نفر درون قنصلخانه بطور مهلک مجروح و به عقیده من دو نفر دیگر در خارج مجروح گردیده اند. حکومت نماینده قشون را فرستاده که از حدوث این واقعه اظهار تأسف نموده تحقیقات به عمل آرد. پنجاه سوار هم برای حفظ قنصلخانه فرستاده است. (تلگراف ۱۰ ژون ۱۹۱۱ سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری) (کتاب آبی، جلد پنجم؛ وزارت امور خارجه انگلیس، ۱۳۶۳: ۱۰۸۱)

۱۹۰۷ دالمانی، کلکسیونر فرانسوی

امکنه ای که ممکن است جانی در پناه آنها با آسایش خیال به سر ببرد، مساجد، بقاع متبرکه و زیارتگاه‌ها و خانه مجتهدین بزرگ است، زیرا که بستگان او می‌توانند بدون مانع شخص بست نشسته را ببینند و غذایی به او برسانند. در این نوع بست‌ها، جانی به خوشی بسر می‌برد و به ریش مامورین دولتی می‌خندد. در این نوع امکنه هیچکس حتی شاه هم نمی‌تواند متعرض جانی شود و اگر احیاناً متعرض شوند مرتکب خطای بزرگی می‌شوند که بخشیدنی نیست زیرا در چنین صورتی به امکنه مقدسه اهانت نموده‌اند و مردود عامه مسلمانان میگردند. (سفرنامه از خراسان تا بختیاری؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۳۹)

در وسط خیابان بزرگ (در مشهد) یک محوطه بزرگ چهارضلعی دیده میشود که آنجا را محل بست میگویند. بناهای آستانه مقدس نیز در همین میدان واقع شده است... (سفرنامه از خراسان تا بختیاری؛ دالمانی، ۱۳۳۵: ۶۲۲)

۱۹۰۸-۱۹۱۰ مکاتبات وزارت خارجه روسیه

اخیراً در یزد یکی از اهالی برادر خود را کشته و برای فرار از مجازات به مسجد پناه برده است. اما حاکم توسط بیگلربیگ سید رضا، قاتل را از بست [تحصن] مسجد بیرون کشیده و اعدام کرد. مردم که از زیر پا گذاشتن حق مقدس بست نشینی به خشم آمده بودند سیدرضا را از خانه حکومتی [فرمانداری] بیرون کشیده و با شمشیر وی را قطعه قطعه کردند و تهدید کرده اند حاکم را از شهر بیرون خواهند

انداخت. (تلگراف ۲۷ فوریه ۱۹۰۸ هارتویک) (کتاب نارنجی، جلد اول؛ وزارت امور خارجه روسیه، ۱۳۶۶: ۱۲۴)

۱۹۱۱ شوستر آمریکایی، رییس کل خزانه داری ایران

حدود شش ماه پیش از مرگ او (مظفرالدین شاه)، مردم ایران که از ظلم حاکمان مستبد خود به ستوه آمده بودند دست به اعتراض زدند و خواستار قانون اساسی و به عبارتی حکومت مشروطه برای کشور شدند و در ژوئیه ۱۹۰۶ با اقدام خیره‌کننده‌ای که به نتیجه رسید، بدان دست پیدا کردند. قریب ۱۶ هزار نفر از اهالی تهران، از همه قشرها پس از شنیدن موعظه روحانیون، در محوطه وسیع سفارت انگلیس و در مساجد و سایر اماکن متبرک بست نشستند. ... بدین‌سان با انقلابی کمابیش بدون خونریزی، استبداد دیرینه شاهان، جای خود را به نظاماتی قانونی داد، که البته خود از بسیاری جنبه‌ها ابتر بودند. اما مهم‌تر این که مردم، چشمه‌ای از قدرت خود را نشان دادند و بیش از پیش مصمم شدند کشورشان را از راهی که مستقیم به تجزیه و انقراض می‌انجامید، راهی بخشدند، راهی که سلاطین موروثی ایران، قرن‌ها چیره‌دستانه کشور را در آن هدایت کرده بودند. مهم‌ترین تعدیلی که در قدرت مطلق شاه با این اقدام انقلابی رخ داد، برخوردار شدن مردم از حق داشتن مجلسی بود که در مورد انتخاب وزیران و وضع قوانین اظهار نظر می‌کرد. (اختناق ایران؛ شوستر، ۱۳۸۵: ۲۰)

۱۹۱۷-۱۹۱۹ گولد، مامور کنسولگری انگلیس در سیستان و قائنات

مجلس در حدود شش سال قبل قانونی را به تصویب رساند مبنی بر این که دهات سیستان، صرف نظر از تعداد اهالی یا موقع و مقام بزرگان هر ده به مدت‌های کوتاه به کسی اجاره داده شود که بیشترین مبلغ نقدی و جنسی را بپردازد. اراضی سیستان سرتاسر جزو املاک دولتی است و این قانون شامل کلیه اراضی دولتی در سرتاسر خاک ایران می‌شد. لیکن این قانون عمدتاً در اراضی واقع در حوالی تهران اجرا می‌شد و صاحبان اراضی در سیستان درآمدها را به تقریب بر همان منوال مقرر در سال ۱۹۰۳ [میلادی - ۱۲۸۱ خورشیدی] می‌پرداختند. تا قبل از آن سرتاسر این ناحیه به مبلغ سالانه ۲۴ هزار خروار تبریز گندم به حاکم وقت اجاره داده شده بود که ۱۴ هزار خروار آن در تهران تحویل داده می‌شد و مابقی هم به منظور تامین

مخارج دولتی در نزد حاکم می‌ماند. شاهزاده ابتهاج‌السلطان، مدیر حالیه درآمد‌های مالیاتی در سیستان که تحت نظارت دقیق تهران کار می‌کند اخیراً درصدد برآمده تا اراضی را سرسختانه و به سرعت به بیشترین مبلغ به اجاره بدهد که به شکست انجامیده است. نتیجه‌ای که عاید شده این است که حالیه خیلی از کدخداهایی که خاندان آنان قریه‌ای را طی چندین نسل در تصرف داشته‌اند خلع منصب شده و آبرو و حیثیت آنان در خطر قرار گرفته و این قبیل اشخاص یا باید در جستجوی مکان و ماوای تازه‌ای برآیند یا در همان قریه خود بدون دسترسی به لوازم بقا و با حال حقارت نسبت به موجران تازه‌ای سر کنند که به نظر آنها بیش از مستی آدم‌های تازه به دوران رسیده به حساب نمی‌آیند. عده‌ای از ملاهای متنفذ هم در میان این آدم‌هایی قرار دارند که مشمول این حال گردیده‌اند. خشم این عده طبیعتاً متوجه متولی درآمدهای مالیاتی است و عده زیادی از ملاها و اعضای خاندان‌های سرشناس با وجود ممانعت‌هایی که به عمل آمده در کنسولگری بست نشسته‌اند. می‌خواهند که متولی فعلی امور مالیاتی معزول شود و حق اجازه نقدی و جنسی زمین‌های خود را فراخور شأن دولت و مطابق با ارزیابی‌های رسمی بپردازند. بست نشستن که مدت آن تا حالیه به دو هفته بالغ شده، صورت ملال‌آوری به خود گرفته و در میان بست‌نشین‌ها هم هنوز نشانه‌ای مشاهده نمی‌شود که حاکی از خاتمه این امر باشد. (یادداشت‌های محرمانه کنسولگری انگلستان در سیستان و قائنات؛ گولد، ۱۳۹۲: ۳۲۳-۳۲۴)

کدخداهایی که در کنسولگری، بست نشسته بودند در همان حالت به سر می‌برند و گویا اطمینان دارند که این اقدام داوطلبانه ایشان توجهات دولت ایران را به مسائل مالیاتی سیستان معطوف کند و بدین ترتیب تلافی نارضایتی‌های آنان خواهد شد. مرام آنان هم خوب است و بنا به توصیه این جانب مانع دسته‌ای از هواداران خود شدند که قصد الحاق به ایشان را در بست‌نشینی داشتند. خاطر کدخداها از شنیدن این خبر که قرار است بصیرالسلطنه به جای ابتهاج‌السلطان به سمت مدیر امور مالیاتی برقرار شود، خوش شده است. مشارالیه در سال ۱۹۱۷ [۱۲۹۵] در این جا بوده است. اینها با آن که می‌خواهند روش معقولی برای اخذ مالیات به اجرا در آید امیدی به تعویض نفرات ندارند. کارگزار هم با دقت مترصد اوضاع است.

(یادداشت‌های محرمانه کنسولگری انگلستان در سیستان و قانات؛ گولد، ۱۳۹۲: ۳۲۸)

۱۹۲۱ سرهنگ پرایدوکس، سرکنسول انگلیس در مشهد

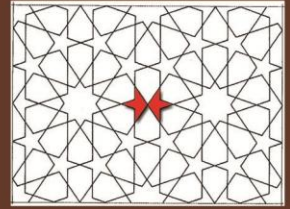
میرزا احمدخان متصدی کارگزاری که از طبقات پایین اجتماع برخاسته است و مدت سی و هشت سال عضو دون پایه کارگزاری بوده، در این هفته برای نخستین بار به سراغ من آمد. میرزا احمدخان اطلاعات باارزشی درباره اعضای قسمت اداری خویش به من داد که از طرف «منابع دیگر» نیز تأیید شد. براساس این اطلاعات آجودان یا ضابط کارگزاری که عنصر نامطلوبی است به موکلین خود یاد می‌داده چگونه با توسل به بست نشینی در خانه یک مجتهد و یا اعلام ورشکستگی از پرداخت بدهی‌های قانونی خود سرباز زنند. میرزا احمدخان به من گفت در زمان سرگرد سایکس (سرپرستی مالزورث سایکس سرکنسول انگلیس در مشهد از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳. پاورقی مترجم) و تا پیش از برکناری موقت آجودان، پرداخت هفتاد مورد بدهی با توسل به شیوه‌های یاد شده نکول شد، ولی او پس از برکناری آجودان تقریباً همه آن‌ها را به جریان انداخت. هرچند وجود این شخصیت سالخورده برای ما بسیار مغتنم است، ولی متأسفانه پیرتر از آن است که بتواند به کار و فعالیت خود ادامه دهد. (وقایع هفته پیش از نوزدهم مارس ۱۹۲۱) (جنبش کلنل محمدتقی خان پسیان بنابر گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد؛ میرزاصالح، ۱۳۶۶: ۳۹)

۱۹۲۲-۱۹۲۷ دکتر میلیسپو آمریکایی، رییس کل مالیه ایران

بست نشینی به عنوان پرزورترین و موثرترین حربه مردم برای اعتراض به کارهای دولت قلمداد می‌شود. ... به طور کلی ایرانیها، برای مبارزه منفی دارای یکی از جالبترین پدیده‌ها می‌باشند. (ماموریت آمریکایی‌ها در ایران؛ میلیسپو، ۱۳۵۶: ۱۲۶)

۱۹۲۵ ریچاردز، نقاش انگلیسی

ایرانیان درباره این تلگرافخانه‌ها عقاید عجیب و غریبی ابراز داشته‌اند. زمانی یکی از آنها را محاصره کردند و غالباً از آنها به عنوان بست و تحصنگاه استفاده شده است. (سفرنامه فرد ریچاردز؛ ریچاردز، ۱۳۷۹: ۱۳۳)



مجموعه ده‌جلدی «ایرانیان در زمانه پادشاهی»، حاصل مطالعه حدود ۵۰۰ سفرنامه و گزارش سفر و استخراج نگاه بیگانگان به خلیقات ایرانیان است که بر مبنای ساختار مدور ارزش‌های اساسی شوارتز، طبقه‌بندی و به تناسب در کتاب‌های این مجموعه، گنجانده شده است.

کتاب چهارم این مجموعه، بخش دوم کتاب سوم و ادامه روایت ناظران فرهنگ ایرانی از آن دسته خلیقاتی است که بر مبنای ارزش اساسی عام‌گرایی، تنظیم شده است. در این کتاب، خلیقاتی نظیر بست‌نشینی؛ خرافه‌پرستی؛ خیال‌بافی و افسانه‌پردازی؛ جهل و بی‌سوادی؛ زوال و انحطاط، بی‌توجهی به مظاهر پیشرفت؛ تسلط فرهنگ شفاهی؛ فقدان آینده‌نگری؛ با دیگران یکسان رفتار نکردن؛ انحصارطلبی برخی روحانیون ادیان؛ رعایت نکردن حقوق زنان؛ جنگ و دشمنی؛ فقدان اتحاد و عجله و شتابزدگی، مطرح شده‌اند.

